Quran and Hadith Studies

علوم قرآن و حدیث

HomePage:https://jquran.um.ac.ir/

Vol. 55, No. 2: Issue 111, Autumn & Winter 2023-2024, p.155-176

Online ISSN: 2538-4198

Print ISSN: 2008-9120

Receive Date: 12-02-2023 Revise Date: 20-08-2023 Accept Date: 30-08-2023

DOI: https://doi.org/10.22067/jquran.2023.79547.1475

Article type: Original

A Semantic Study of *Ijmāl* and *Tabyīn* of the Holy Quran with a Narrative Approach

Dr. Mohammad Reza Shahroudi

Associate Professor, University of Tehran

Dr. Mohammad Taghi Kebritchi (corresponding author)

PhD Gradute in Quran and Hadith Sciences, University of Tehran

Email: mt.kebritchi@ut.ac.ir

Abstract

The dispute over *mujmal* (unclear/comprehensive) and *mubayyan* (clear) as two attributes of the Holy Quran has been continuing and considerable, and the lack of decent understanding of it has caused objections regarding the existence of inherent ambiguity or defects in the word of God. This necessitates studying and understanding the basis and function of the *mujmal* and *mubayyan* in the Quran. By examining the terminology and studying the course of formation and evolution of the term *mujmal*, from its literal meaning to its contrast with the term *mubayyan*, and with the help of religious teachings and the semantic principles, we introduce the correct understanding of *ijmāl*, *tabyīn* (clarification) and *tafsīr* (interpretation) of the Holy Quran. As a result, *ijmāl* in the Quran simply means the conciseness and briefness of the word of God despite the completeness of its meanings, not its being unclear or incomplete. Also, *tafsīr* means discovering the meaning of the verses by the addressee or clarifying the meaning of the verses for the listeners, and *tabyīn* is explaining the meaning for the listeners who does not understand the meaning of the words due to the transcendence of the meaning or the lack of its situational context. For the first time, by distinguishing between the specific addressees and the subsequent listeners of each sort of verses, we could show that the brief and concise verses of the Quran were originally clear, complete and plain for their specific addressees, but the same verses may appear unclear to the subsequent listeners and lead them to refer to and ask the real scholars of the Quran (P.B.U.T.); for they can, by their comprehensive knowledge, interpret and explain the case, instance and meaning of all *mujmal* verses of the Quran for the listeners.

Keywords: *mujmal* and *mubayyan*, *tafsīr* al-Quran, addressees of Quran, listeners to Quran

علوم قرآن و حدیث

Quran and Hadith Studies

سال ۵۵ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۱۱ - پاییز و زمستان ۱۴۰۲، ص ۱۷۶ - ۱۵۵

HomePage:https://jquran.um.ac.ir/

شاپا چاپی ۹۱۲۰-۲۰۰۸

شاپا الکترونیکی ۴۱۹۸-۲۵۳۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۲۳ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۵/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۰۸

نوع مقاله: پژوهشی

DOI: https://doi.org/10.22067/jquran.2023.79547.1475

مطالعهٔ معناشناختی اجمال و تبیینِ قرآن کریم با رویکرد روایی

دکتر محمدرضا شاهرودی

دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران

(نویسندهٔ مسئول) دکتر محمدتقی کبریت‌چی

دانش‌آموختهٔ دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران

Email: mt.kebritchi@ut.ac.ir

چکیده

«مجمل و مبین» به‌مثابهٔ دو وصف از اوصاف قرآن کریم، موضوعی کهن و پرسش‌برانگیز در شناخت کتاب آسمانی مسلمانان است و عدم‌تلقی صحیح از آن، سبب ورود ایرادهایی چون وجود ابهام ذاتی یا نقص در کلام خدا می‌شود. از این‌رو، مطالعه و شناخت مبنا و کارکرد اجمال و تبیین قرآن از اهمیتی ویژه برخوردار است.

با بررسی واژه‌شناختی و مطالعهٔ سیر تطور و شکل‌گیری اصطلاح مجمل از معنای لغوی تا تقابل آن با اصطلاح مبیَّن و به‌کمک آموزه‌های دینی و مبانی معناشناسی، بـه معرفی تلقی صحیح از اجمال، تبیین و تفسیر قرآن کریم می‌پردازیم. براین‌اساس، اجمال در قرآن مجید صرفاً به‌معنای موجز و فشرده‌بودن کلام‌الله، در عین کامل‌بودن و تمامیت دلالت‌های آن بر معانی پذیرفتنی است؛ نه غیرواضح یا ناقص‌بودن آن. مراد از تفسیر قرآن نیز کشف معنای آیات توسط مخاطبان یا ایضاح دلالت آیات برای مستمعان است و منظور از تبیین، توضیح معنا برای مستمعانی است که معنای کلام را به‌دلیل رفعت معنا یا فقدان بافتِ موقعیتی آن در نمی‌یابند. برای نخستین‌بار، با تفکیک میان مخاطبانِ خاص هر دسته آیات و مستمعانِ پسین نشان می‌دهیم که آیات مجمل و موجز قرآن در اصل برای مخاطبان خاص خود، واضح، تام و مبیَّن بوده است اما همین آیات ممکن است برای مستمعانِ پسین، غیرواضح جلوه نماید و آنان را به پرسش از عالمان قرآن(ع) سوق دهد؛ چه‌اینکه ایشان با احاطهٔ علمی خود می‌توانند مورد، مصداق و معنای تمام آیات مجمل و موجز قرآن را برای مستمعان تفسیر و تبیین کنند.

واژگان کلیدی: مجمل و مبین، تفسیر قرآن، مخاطبان قرآن، مستمعان قرآن.

مقدمه

دیرزمانی است که «مجمل و مبیَّن» به‌عنوان یکی از بخش‌های دانش اصول فقه و نوعی از علوم قرآن و تا حدودی از علوم حدیث به شمار رفته و به‌عنوان اصطلاحی در این علوم معرفی شده است. به‌طور معمول، در این علوم، مجمل به‌صورت لفظی که دلالت آن واضح نیست، تعریف می‌شود و در مقابل، مبیَّن لفظی است که دلالت و معنای روشن دارد.[1] وجود مجمل یا لفظی که ذاتاً معنای واضح ندارد، گرچه از نقطه‌نظر تئوری میان قاطبهٔ اصولیان امری مقبول و درخورِ طرح و بررسی است و نیز وقوع آن در روایات، ممکن و پذیرفتنی است،[2] اما وجود آن در قرآن کریم پذیرفتنی نیست؛ چراکه متکلم حکیم قرآن، آیات وحی را برای گونه‌های مختلف مخاطبان به‌شکلی فراهم آورده است که هریک بتوانند در فضای خطاب و نزول، معنای واضح هر دسته از آیات را بـه‌طور صریح ادراک کنند. به دیگر سخن، صراحت و وضوح کلام برای مخاطبان، لازمهٔ حکمت گوینده و قصد او برای دلالت بر معناست. اگر کلام نتواند مخاطبان خاص خود را بر معنا دلالت دهد، کلام و نشانه‌بودن آن بر معنا منتفی می‌شود و تنها لفظی، ناقص و نارسا و رمزگونه خواهد بود. پرواضح است که چنین ویژگی‌هایی از ساحت مقدس قرآن کریم که خود را نور و برهان و کتاب مبین معرفی می‌کند، به دور است.[3]

نوشتار حاضر با بررسی لغوی و جستاری در آیات و روایات، به‌دنبال یافتن پاسخ‌های مناسب برای معنا و کارکرد اجمال و تفسیر و تبیین در قرآن کریم است؛ بی‌آنکه به فصاحت و بلاغت و صراحت آن بر معنا آسیب رسد و به نقص و ابهام و تضاد آن با اوصافی چون؛ برهان، نور، بیان، هدی، حجت و... که قرآن خود را بدان وصف کرده است، بینجامد. برای این منظور لازم است مقوله‌های مذکور پس از مطالعهٔ واژگانی، با معنای مصطلح هریک مقایسه شود و سپس به‌کمک آموزه‌های دینی و رویکرد معناشناسی، کارکرد هریک در فهم و تفسیر قرآن مجید معرفی و از این رهگذر، جایگاه مفسر و مبین الهی قرآن نیز آشکار شود.

براین‌اساس، جستار حاضر می‌کوشد به سؤالات ذیل پاسخ دهد:

۱. معنای صحیح از اجمال و تفسیر و تبیین قرآن کریم باتوجه‌به لغت و آموزه‌های دینی چیست، به‌گونه‌ای که به وضوح و صراحتِ آیات آسیب نرسد؟

۲. بر پایهٔ کدام‌یک از مبانی و از چه زمان و چگونه، اصطلاحات مجمل و مبیَّن شکل گرفته‌اند؟

---

۱. نک: آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۲۵۲؛ سیوطی، الإتقان، ۶۴۱/۱تا۶۴۳؛ غفاری، تلخیص مقباس الهدایة، ۵۷.

۲. نک: معارف، «اجمال و تبیین در روایات.»

۳. شاهرودی و کبریت‌چی، «گونه‌شناسی مخاطبان قرآن و نقش آنان در فهم معنای آیات»، ۱۰۶تا۱۱۱.

۳. آیات مجمل قرآن کریم برای چه کسانی فهمیدنی است؟ و کدام افراد نیازمند تبیین آیات هستند؟

در خصوص پیشینهٔ بحث باید گفت: کهن‌ترین ریشه‌های اصطلاح اجمال و تبیین دربارهٔ قرآن کریم را می‌توان از اوایل قرن چهارم هجری قمری و در علم اصول، نزد اهل سنت یافت. در بعضی از این آثار، مجمل به‌عنوان لفظی مبهم و غیرواضح تعریف شده است که فهم آن موقوف به بیان غیر است. از آن پس، اصطلاح مجمل و مبین در کتاب‌های اصولی فریقین رواج یافته و پس از مدتی به‌عنوان یکی از مباحث علوم قرآنی مطرح شده است. بااین‌حال، بحث مجمل و مبین در منابع علوم قرآنی عالمان شیعی، نمود چندانی ندارد. به نظر می‌رسد مبهم‌انگاری قرآن که حاصل از بحث مجمل و مبینِ اصطلاحی است، آنان را از پرداختن به این موضوع برحذر داشته است.

در این راستا، وجود مجمل اصطلاحی در قرآن کریم ازسوی بعضی نیز تردید و انکار شده است. این افراد بر این باورند که اجمال معنایی، در تضاد با فصاحت و بلاغت قرآن کریم است و در قرآن وجود ندارد؛ زیرا لفظ گنگ و مبهم، با آیه و بینه و تبیان‌بودن قرآن و نیز با اصل تفاهم در تخاطب ناسازگار است.[٤] برخی پژوهش‌های اخیر نیز اجمال در قرآن را به‌معنای ابهام نسبی آیات (نه ذاتی آن) برای مفسران گوناگون دانسته[٥] و در بعضی دیگر، اجمال قرآن به صنعت ادبیِ ایجاز تعبیر شده است.[٦] بااین‌حال، نوشتاری دیگر با اذعان به وجود آیات مجمل در قرآن به بررسی و نقد آرای سیوطی دراین‌باره پرداخته است.[٧]

۱. معنای اجمال و تفسیر و تبیین در لغت و اصطلاح

در لغت، دو معنای اصلی برای مادهٔ «ج. م. ل» ذکر شده است: ۱. جمع‌بودن و شکوه در آفرینش؛ ۲. نیکویی.[٨] براین‌اساس، شتر به‌دلیل عظمت در خلقت[٩] یا تناسب و نظم و جمع‌بودن فواید گوناگون در آن، «جَمَل» نامیده شده است[١٠] و نیز «جُمَل»، به‌معنای همه، همگی یا کلام تام و «تجمیل»، به‌معنای آراستن و نیکوکردن است. در این صورت، «اِجمال» به مفهوم گردآوردن یا نیکوکردن است.[١١] عبارتی چون «أجملَ فلانٌ الجواب»، به‌معنای جواب را به‌طور موجز بیان کرد، است[١٢] و براین‌اساس است که صاحب مفردات،

---

٤. نکونام، درآمدی بر معناشناسی قرآن، ۱۹۲؛ موسوی، «کاوشی نو دربارهٔ مجمل در قرآن»، ٧٦.

٥. نک: فتاحی‌زاده و حبیبی، «بررسی آراء جلال‌الدین سیوطی در اجمال و تبیین آیات قرآن کریم با محوریت اندیشه‌های علامه طباطبایی(ره)»، ٦٠.

٦. نک: موسوی، «کاوشی نو دربارهٔ مجمل در قرآن»، ۸۰.

۷. نک: بابایی، «بررسی و نقد آرای سیوطی در آیات مجمل و مبین قرآن کریم»، ١٤٠٠.

۸. «أحدهما تجمُّع و عِظَم الخَلْق، و الآخر حُسْنٌ» (ابن‌فارس، معجم مقاییس اللغة، ٤٨١/١).

۹. ابن‌فارس، معجم مقاییس اللغة، ٤٨١/١.

۱۰. مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ۱۱۰/۲.

۱۱. صفی‌پوری شیرازی، منتهی الأرب، ٥١٥/١تا٥١٦.

۱۲. ابن‌درید، جمهرة اللغة، ٤٩١/١.

معنای حقیقی در واژهٔ «مُجْمَل» را اشتمال بر تمـام شـیء می‌دانـد؛[۱۳] بـا ایـن حسـاب، اجمـال، بـه‌معنای جمع‌بودن و فشردگی، در برابر معنای تفصیل قرار می‌گیرد.[۱۴] درنتیجه، ازنظرِ لغت، کـلام مجمـل؛ سـخنی موجز و تام و تفصیل‌نیافته است.

اما فقیهان، مجمل را در اصطلاح خود، لفظی معرفی کرده‌اند که وضوح معنایی ندارد و نیازمند شرح و بیان است.[۱۵] در نظر ایشان، مجمل در برابر مبیَّن، لفظی است که به‌طور روشن و رسا بر معنا دلالت ندارد[۱۶] و با افزون‌شدنِ بیان ازسوی غیر، رفع ابهام می‌شود و بر معنای مشخص خود دلالت می‌کند. در ایـن صـورت، مجمل در زبان اصطلاحی، لفظی مبهم و تردیدآمیز است که بر معنا دلالت آشکار ندارد، اما همان‌طور کـه گذشت این معنا در عرف لغـت وجـود نداشـته اسـت و معنـایی اصـطلاحی و پسـین بـه شـمار مـی‌رود. کوتاه‌سخن اینکه، (کلام) مجمل در لغت، سخنی تام و موجز است، اما از آن در اصطلاح، لفظی نـاقص و مبهم قصد می‌شود. وقوع اجمال اصطلاحی در روایات که نقل و حمل آن‌ها از گذشـتهٔ دور بـا آسـیب‌های گوناگون همراه بوده، پذیرفتنی است، اما وقوع چنین ابهام‌های ذاتـی بـرای مخاطبـان قـرآن کـریم نـاممکن است؛ زیرا با اصل وضوح و صراحت کلام برای مخاطبانش تعارض دارد. این تعارض میان معنای لغـوی و کاربرد اصطلاحی سبب شده است تا برخی از اهل تحقیق، سـاحت مقـدس قـرآن را از چنـین ابهام‌هـایی پاکیزه بدانند.[۱۷]

ازآنجاکه واژهٔ تفسیر در کنار اجمال و تبیین نقش‌آفرین بوده است، شایسته است درنگی دربارهٔ معنای تفسیر و تفاوت آن با تبیین صورت پذیرد. اهل لغـت معتقدنـد کـه: مـادهٔ «ف. س. ر» در ریشـهٔ لغـت، بـه‌معنای آشکارساختن و کشف شیء پوشیده[۱۸] است.[۱۹] در این راستا، فراهیدی می‌نویسد: «التَّفسِرة» در زبـان کهـن عربی، ادرار بیمار است که طبیب با نظر در آن، بر مرض وی استدلال می‌کند و علت بیماری را در می‌یابد. او سپس در ادامه، هرآنچه را سبب شناخت شیء می‌شود، تفسیر آن می‌داند.[۲۰] راغـب اصـفهانی باتوجه‌بـه ریشهٔ لغت، «الفسر» را آشکارساختن معنای معقول (لفظ) معرفی می‌کنـد و ایـن ریشـه را در بـاب تفعیـل

۱۳. «و حقیقة الْمُجْمَلِ: هو المشتمل علی جملة أشیاء کثیرة غیر ملخّصة» (راغب اصفهانی، ۲۰۳).

۱۴. نک: مقری، المصباح المنیر، ۱۱۰/۱.

۱۵. راغب اصفهانی، مفردات، ۲۰۳.

۱۶. سیوطی، الإتقان، ۶۴۱/۱؛ مظفر، اصول الفقه، ۲۴۸/۱.

۱۷. نک: پیشینه.

۱۸. «الفَسرُ: کشفُ المغطَّی» (ازهری، تهذیب اللغة، ۲۸۳/۱۲).

۱۹. ازهری، تهذیب اللغة، ۲۸۲/۱۲تا۲۸۳؛ راغب اصفهانی، مفردات، ۶۳۶/۱؛ فیروزآبادی، القاموس المحیط، ۱۹۲/۲؛ طریحی، مجمع البحرین، ۴۳۷/۳؛ مرتضی زبیدی، تاج العروس، ۳۴۹/۷.

۲۰. فراهیدی، کتاب العین، ۲۴۸/۷.

(=تفسیر)، مبالغۀ آن می‌داند؛[۲۱] این‌گونه، واژۀ تفسیر به مفهوم کشف مراد از لفظ مشکل معنا شده است.[۲۲] به دیگر سخن، تفسیر به‌معنای آشکارساختن شیء پنهان همراه با سعی و تلاش خواهد بود.[۲۳] حاصل آنکه، ازنظرِ لغت عربی و مبانی معناشناسی، تفسیر به‌معنای کشف و آشکارکردن معنای[۲۴] پنهان لفظ است.

علاوه‌بر معنای اصلی، تفسیر، به‌معنای بیان و تفصیل و توضیح (به‌عنوان معنای ثانوی) نیز کاربرد داشته است.[۲۵] بررسی‌های انگاره‌ای و تاریخی نشان می‌دهد که تفسیر به مفهوم بیان، از عصر صحابه و تابعین در بیان مفاهیم قرآنی به کار رفته و با ورود به سدۀ دوم قمری، برای شرح کلام پیامبر(ص) نیز استفاده شده است.[۲۶] در این صورت، تفسیر به مفهوم بیان و توضیح، با اصل و ریشۀ لغوی سازگاری دارد و معنایی گسترش‌یافته برای این واژه به شمار می‌رود. در واقع، بیان و توضیح، سبب روشنگری و کشف معنای کلام می‌شود. ازاین‌رو، می‌توان گفت که در ابتدا، تفسیر به‌معنای اصلی کشف بوده و سپس به‌طور مجازی (از جنس مجاز به علاقۀ سببیت)، به مفهوم تبیین و توضیح، گسترش معنایی یافته و در کتاب‌های لغت منعکس شده است.

در سدۀ دوم هجری، رابطۀ تفسیری کتاب و کتاب، کتاب و سنت، سنت و سنت، کاربرد ویژه‌ای را برای اصطلاح تفسیر رقم زد و آن را در تضاد با واژۀ اجمال قرار داد و زوج «مجمل و مفسَّر» را پدید آورد، اما چندی بعد، زوج مجمل و مفسَّر در کتب اصولی مدون از سدۀ پنجم، به‌نفع زوج مجمل و مبیَّن به حاشیه رفت.[۲۷] با این بیان، تفسیر در اصطلاح، کلامی است که به لفظ مجمل افزوده می‌شود تا معنای آن درخورِ فهم شود. به‌بیان‌دیگر، تفسیرکردن به‌معنای افزودن مفاهیمی به متن است که در آن وجود نداشته و سبب توسعۀ آن می‌شود.[۲۸]

مادۀ «ب. ی. ن» نیز در اصل لغت، به‌معنای جداساختن و آشکارکردن است.[۲۹] براین‌اساس، «بانَ الشَّیءُ و أَبَانَ»، ناظر به واضح و آشکاربودن شیء[۳۰] و «بان الشیءُ عن الشیء» در معنای افتراق و جداشدن شیئی از

۲۱. راغب اصفهانی، مفردات، ٦٣٦/١.

۲۲. نک: ابن‌فارس، معجم مقاییس اللغة، ٤/٥٠٤؛ مرتضی زبیدی، تاج العروس، ٣٤٩/٧.

۲۳. نک: عباسی، «تفسیر»، ٦١٩.

٢٤. معنا در لغت، چیزی است که مدِّنظر قرار می‌گیرد و در عرف زبان، معلوم یا مکشوفی است که گوینده به آن توجه کرده است و قصد بیان آن را دارد.

۲۵. فراهیدی، کتاب العین، ٢٤٧/٧؛ ابن‌درید، جمهرة اللغة، ٧١٨/٢؛ جوهری، تاج اللغة، ٧٨١/٢؛ ابن‌فارس، معجم مقاییس اللغه، ٥٠٤/٤.

٢٦. پاکتچی، «تفسیر».

۲۷. پاکتچی، «تفسیر».

۲۸. پاکتچی، تاریخ تفسیر قرآن کریم، ٤٩تا٥٠.

۲۹. ابن‌فارس، معجم مقاییس اللغة، ٣٢٧/١.

۳۰. «بانَ الشَّیءُ و أَبَانَ: إذا اتَّضَحَ و انْکَشَفَ» (ابن‌فارس، معجم مقاییس اللغه، ٣٢٧/١).

شیء دیگر آمده است[۳۱] تا آنکه شیء، واضح و آشکار شود.[۳۲] «الْبَيِّنُ مِن الرجال» نیز به‌معنای مرد فصیح در کلام[۳۳] و «تَبَيَّنَ الشیء»، به‌معنای واضح و ظاهرشدن شیء است.[۳٤] صاحب مفردات، «الْبَيِّنَةُ» را دلالت آشکار معرفی می‌کند و کلام را از آن جهت بیان می‌داند که سبب کشف معنای مقصود می‌شود. براین‌اساس، «تبیین» مصدر از باب تفعیل این ریشه، به‌معنای جداساختن و پیدا و آشکارکردن شیء به کار می‌رود.[۳۵]

در اصطلاح، «مبیَّن» به‌عنوان لفظی تعریف شده است که دلالت آن بر معنای مدِّنظر متکلم واضح است. اصولیان، مبیَّن را شامل ظاهر و نص می‌دانند و آن را درمقابل اصطلاح مجمل قرار می‌دهند. «مجمل» در نظر آنان لفظی است که دلالت آن بر مراد و مقصود متکلم، ناواضح و مجهول است.[۳٦] پس تبیین در اصطلاح، لفظی است که به لفظ مجمل افزوده می‌شود تا دلالت آن را واضح و آشکار سازد.

درنتیجه، بررسی معنای لغوی واژه‌های اجمال و تفسیر و تبیین نشان می‌دهد: أ. اجمال کلام، به‌معنای ایجاز و فشردگی آن است، نه ابهام آن؛ یعنی معنای مصطلح مجمل با کاربرد لغت سازگاری ندارد. ب. معنای ریشه‌ای تفسیر با تبیین متفاوت است؛ تفسیر در اصل، کشف معنای پنهان کلام است، اما تبیین، توضیح دلالت کلام (برای دیگران) است تا سبب روشن‌شدن معنای مقصود شود. ج. ازنظر لغت، کلام مجمل در مقابل کلام مبیَّن قرار نداشته است؛ یعنی متکلم حکیم می‌تواند کلام مجمل و موجزی را ارائه کند که درعین‌حال، بیّن و واضح باشد و به‌طور صریح، بر معنای مدِّنظرش دلالت کند. همان‌طور که ادیبان، ایجاز در کلام را فصاحت و بلاغت آن معرفی کرده‌اند؛[۳۷] نه ابهام در دلالت!

اکنون می‌توان معنای لغوی و اصطلاحی زوج‌های «مجمل و مفسَّر» و «مجمل و مبیَّن» را بررسی کرد. اگر مجمل به‌معنای اصطلاحی آن (=مبهم) به کار رود، تفسیر و تبیین نیز معنایی اصطلاحی خواهد یافت. طبق اصطلاح عالمان در دانش‌های مربوطه، تفسیر و تبیین به لفظ مجمل اضافه شده تا آن را از ابهام خارج کند و کلام مفسَّر و مبیَّن حاصل شود. در این نظریه، «مجمل» لفظی ناتمام و ناقص و دلالت آن، مبهم و ناواضح است. این لفظ مبهم با همراهی الفاظ تفسیری و تبیینی ازسوی غیر (متصلاً یا منفصلاً)، به کلام

۳۱. ابن‌درید، جمهرة اللغة، ۱۰۲۸/۲.

۳۲. جوهری، تاج اللغة، ۲۰۸۲/۵.

۳۳. فراهیدی، کتاب العین، ۳۸۱/۸.

۳٤. جوهری، تاج اللغة، ۲۰۸۳/۵.

۳۵. نک: صفی‌پوری شیرازی، منتهی الأرب، ۳۰۰/۱.

۳٦. مظفر، اصول الفقه، ۲٤۸/۱.

۳۷. نک: سیوطی، الإتقان فی علوم القرآن، ۷٤/۲.

مبیَّن که دلالت آن واضح و آشکار است، تبدیل می‌شود.[۳۸] براین‌اساس، «تبیین و تفسیر» مکمل کلام مجمل اصطلاحی خواهد بود. به دیگر سخن، مجمل در اصطلاح، لفظی ناقص با دلالت مجهول است که با همراهی اضافات تفسیری (تبیین) تکمیل و تمام می‌شود.

حاصل آنکه، مجمل در معنای لغوی و اصلی خود، کلامی تام، موجز و محسَّن است که به‌طور فصیح و بلیغ، مخاطب خود را به نیکی بر معنا دلالت می‌کند. در واقع، کلام تام و آشکار می‌تواند مفصل و مشروح یا درمقابل، مجمل و مختصر باشد؛ گوینده می‌تواند بسته به شرایط، کلام خود را به‌تفصیل و اطناب یا بر سبیل ایجاز و اجمال بیان کند. درمقابل، مجمل اصطلاحی، لفظی است که به‌طور ذاتی گنگ و تردیدآمیز جلوه می‌کند و آگاهی بر معنای آن، متکی بر بیان و توضیح دیگر است.

۲. اجمال و تفسیر و تبیین در آموزه‌های دینی

قرآن کریم، اشتقاق‌هایی از مواد «ج. م. ل» و «ب. ی. ن» را در معانی لغوی آن‌ها به کار برده است. برای نمونه، واژهٔ جمیل در آیهٔ «فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلاً»،[۳۹] به‌معنای زیبا و نیکو و جمال در آیهٔ «وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ ...»،[۴۰] به مفهوم زیبایی است. در آیهٔ «... لَوْ لا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً واحِدَةً ...»[۴۱] (الفرقان: ۳۲) نیز تعبیر «جُمْلَةً واحِدَةً» به‌مفهوم «مجتمع و یک‌پارچه» به کار رفته است. اشتقاق‌های مختلفی از مادهٔ «ب. ی. ن» در قرآن کریم به‌معنای ایضاح و آشکارکردن یافت می‌شود؛ ازجمله، کلمهٔ بیّنه در آیهٔ «... فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»[۴۲] و تعبیر کتاب مبین[۴۳] در «... تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ»[۴۴] نمونه‌هایی است که قرآن کریم را حاوی آیاتی واضح و آشکار معرفی می‌کند. همچنین در بعضی آیات، مقام تبیین و ایضاح قرآن کریم برای رسول اکرم(ص) تثبیت شده است: «... وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»[۴۵] و «وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ ...»[۴٦] در روایات نیز کاربردهای فراوانی از مواد «ج. م. ل» و «ب. ی. ن» بر اساس معانی لغوی آن‌ها

۳۸. نک: سیوطی، الإتقان فی علوم القرآن، ٦٤۲/۱.

۳۹. معراج: ۵.

۴۰. نحل: ٦.

۴۱. فرقان: ۳۲.

۴۲. نور: ۱.

۴۳. به نظر می‌رسد که کلمهٔ مبین بیش از آنکه ناظر به صفت روشن‌گری و ایضاح قرآن باشد، به‌معنای روشن و واضح‌بودن آن است. این برداشت، بر پایهٔ گزارش برخی از لغویان است که فعل «اَبان» را دارای مفهوم لازم دانسته‌اند: «بانَ الشَّیءُ و أبَانَ إذا اتَّضَحَ و انْکَشَفَ» (ابن‌فارس، معجم مقاییس اللغة، ۳۲۷/۱). دراین‌باره، تعبیر «عَدُوًّا مُبینا» در آیهٔ (الإسراء: ۵۳) شاهدی بر این ادعاست.

۴۴. نمل: ۱.

۴۵. نحل: ۴۴.

۴٦. نحل: ٦۴.

مشاهده‌شدنی است. برای‌نمونه، در تعبیرهایی چون؛ «... جَمِّلْنِی بِالنِّعَمِ ...»[۴۷] و «... جَمِّلْنَا بِالْعَافِیَةِ ...»،[۴۸] تجمیل به‌معنای نیکوساختن است و نیز واژهٔ «جُمل» در «...جُمَلِ أُمُورِکَ...»[۴۹] و «... عَافَانِی مِنْ جُمَلِهَا...»[۵۰] به مفهوم همگی است.

احادیث مختلف، قرآن را کلامی مجمل و موجز معرفی و مقام تفسیر و تبیین آن را برای پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت(ع) اثبات می‌کنند. در برخی از این نمونه‌ها، تفسیر برای آشکارساختن «علم جُمل» و «کتاب مُجمَل» به کار آمده است: «...فَمَنْ فَهِمَ [القُرآنَ] فَسَّرَ جُمَلَ الْعِلْمِ...»[۵۱] روایتی از امام باقر(ع) نیز قرآن را حاوی حدود الهی اما بر سبیل اجمال معرفی می‌کند که تفسیر آن، هنگام حکم به آن‌ها آشکار می‌شود: «... فِیهِ جُمَلُ الْحُدُودِ وَ تَفْسِیرُهَا عِنْدَ الْحُکْم ...»[۵۲]

باید افزود، در این روایات، مجمل در برابر مفسَّر قرار گرفته است؛ نه مبیَّن. حدیثی دیگر، شأن تفسیر آیات را برای پیامبر اکرم(ص) می‌داند: «... إِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ عَلَى رَسُولِهِ الصَّلَاةَ وَ لَمْ یُسَمِّ ثَلَاثاً وَ لَا أَرْبَعاً حَتَّى کَانَ رَسُولُ اللَّهِ هُوَ الَّذِی فَسَّرَ ذَلِکَ لَهُم ...»[۵۳] روایتی از حضرت زهرا(س) نیز قرآن را کتابی حاوی آیات مجمل اما کفایت‌کننده و تام معرفی می‌کند: «... قَالَتْ فَاطِمَةُ(ع) فِی خُطْبَتِهَا ... لِلَّهِ فِیکُمْ عَهْدٌ قَدَّمَهُ إِلَیْکُمْ وَ بَقِیَّةٌ اسْتَخْلَفَهَا عَلَیْکُمْ، کِتَابُ اللّهِ بَیِّنَةٌ بَصَائِرُهُ وَ آیٌ مُنْکَشِفَةٌ سَرَائِرُهُ وَ بُرْهَانٌ مُتَجَلِّیَةٌ ظَوَاهِرُهُ ... فِیهِ تِبْیَانُ حُجَجِ اللّهِ الْمُنَوَّرَةِ وَ ... جُمَلِهِ الْکَافِیَةِ ...»[۵۴] همچنین در نمونه‌های دیگر، تعبیر تبیین، مقامی برای توضیح و آشکارساختن شئون مختلف قرآن، دشواری‌ها و اختلاف‌های پیش‌آمده در آن ذکر شده است که به مواردی اشاره می‌شود:

«وَ خَلَّف [رَسولُ اللهِ(ص)] .... کِتَابَ رَبِّکُمْ فِیکُمْ، مُبَیِّناً حَلَالَهُ وَ حَرَامَهُ... وَ مُحْکَمَهُ وَ مُتَشَابِهَهُ مُفَسِّراً جُمَلَهُ (مُجْمَلَهُ) وَ مُبَیِّناً غَوَامِضَه...»[۵۵]

۴۷. کلینی، الکافی، ۵۵۲/٤.

۴۸. مجلسی، بحار الأنوار، ۵۱/۸۳.

۴۹. مجلسی، بحار الأنوار ، ۳۳/ ۵۰۹.

۵۰. مجلسی، بحار الأنوار، ۳۰/۸٤.

۵۱. «هرکس [قرآن را] بفهمد، علم جامع و فشرده‌ای را تفسیر کرده است» (مجلسی، بحار الأنوار، ۹۰/٦۹؛ شریف الرضی، نهج البلاغة، ٤٤). فیض در مقدمهٔ تفسیر الصافی، تعبیر «جمل العلم» را به‌معنای جامع و فراگیربودن علوم قرآن می‌داند (نک: فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ۳٦/۱).

۵۲. «در آن (قرآن)، همهٔ حدود به‌اجمال (مجتمع و فشرده) آمده است و تفسیر آن‌ها هنگام حکم (تقدیر و قضای پدیده در پهنهٔ آفرینش) است» (کلینی، الکافی، ۲٤٦/۱).

۵۳. «... خداوند نماز را بر پیامبرش نازل کرد اما سه یا چهار [رکعت‌بودن آن را] برای آن‌ها نشان نداد تا آنکه رسول‌الله(ص) کسی بود که آن را برایشان تفسیر کرد...» (مجلسی، بحارالأنوار، ۲۱۱/۳۵، به‌نقل از تفسیر عیاشی)

۵٤. «...حضرت فاطمه(س) در خطبه‌ای چنین فرمودند: خدا در میان شما عهدی را از پیش فرستاده و بقیه‌ای را بر شما جانشین کرده است؛ [یعنی] کتاب خدا که بینش‌های آن روشن است و آیاتی که اسرار و حقایق آن نمایان است و برهانی که ظواهر آن آشکار است... در آن، بیان حجت‌های نورانی خداوند و [آیات] مجمل کافی است...» (ابن‌بابویه، کتاب من لا یحضره الفقیه، ۵٦۷/۳).

۵۵. «پیامبر اکرم(ص) کتاب پروردگارتان را در بین شما گذاشت، درحالی‌که حلال و حرام... و محکم و متشابه آن را بیان نمود، مجمل‌هایش را تفسیر کرد و

«... مَعَاشِرَ النَّاسِ تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَ افْهَمُوا آيَاتِهِ وَ انْظُرُوا إِلَى مُحْكَمَاتِهِ وَ لَاتَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهُ فَوَ اللّٰه لَنْ يُبَيِّنَ لَكُمْ زَوَاجِرَهُ وَ لَايُوَضِّحُ لَكُمْ تَفْسِيرَهُ إِلَّا الَّذِي أَنَا آخِذٌ بِيَدِهِ وَ مُصْعِدُهُ إِلَيَّ ... وَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ(ع) أَخِي وَ وَصِيِّي.»[٥٦]

«...قَالَ [النَّبِيُّ] وَ مَا يَمْنَعُنِي وَ أَنْتَ [يا عليُّ] تُؤَدِّيَ عَنِّي وَ تُسْمِعُهُمْ صَوْتِي وَ تُبَيِّنُ لَهُمْ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بَعْدِي...»[٥٧]

در این احادیث، پیامبر اکرم(ص)، مفسّر مجمل‌های قرآن و امیرمؤمنان(ع)، مبیّنِ شئون گوناگون آن و رافع اختلاف‌های مردمان معرفی شده‌اند. بدین‌سان، این روایات از یک سو، نشانگر وقوع پدیدهٔ اجمال در قرآن کریم است و از سوی دیگر، شأن تفسیر مجملات قرآن و مقام تبیین و توضیح حلال، حرام، ناسخ، منسوخ، خاص، عام و... و دشواری‌های آن را برای پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت(ع) نشان می‌دهند.

تاکنون، نوشتار حاضر نشان داد که اجمال و تفسیر و تبیین کلام در لغت و آموزه‌های دینی، متفاوت است با آنچه در اصطلاح به کار می‌رود. بدین‌سان، تفسیر در معنای اصلی آن، با تبیین متفاوت است و بر آن تقدم دارد. تقدم تفسیر بر تبیین از آن‌روست که ابتدا، معنای کلام، تفسیر (=کشف)می‌شود و سپس نکات و نحوهٔ دلالت آن برای دیگران تبیین می‌شود. جدول ذیل به‌اختصار معنای دقیق این الفاظ را بر اساس لغت و کاربرد دینی آن‌ها نشان می‌دهد (جدول ۱).

جدول ۱. معنای لغوی اجمال و تفسیر و تبیین

اجمال کلام	ایجاز، تمامیت و زیبایی کلام
تفسیر کلام	کشف معنای پنهان کلام
تبیین کلام	ایضاح و توضیح معنای کلام

۳. سیر شکل‌گیری اصطلاح مجمل و مبیَّن

همان‌طور که گذشت، مجمل در لغت به مفهوم مجتمع و فشرده است و در مقابل مفصل قرار می‌گیرد اما در اصطلاح، این واژه، مقوله‌ای مبهم و تردیدآمیز تعریف شده است که در تضاد با مبیَّن است. به نظر می‌رسد کاربرد واژهٔ مجمل در معنای اصطلاحی آن، از اواخر قرن سوم هجری رواج یافته، حال آنکه پیش

مشکل‌هایش را آشکار ساخت...» (شریف‌الرضی، نهج البلاغة، ٤٤).

٥٦. «ای مردم، در قرآن تدبر کنید و آیات آن را بفهمید و به [آیات] محکم آن نظر کنید و از متشابه آن تبعیت نکنید. پس به خدا سوگند هرگز جز کسی که دستش را می‌گیرم و نزد خود بالا می‌برم، فرد دیگری منع و نهی آن را تبیین نمی‌کند و معانی مراد آن را برای شما آشکار نمی‌سازد... و او علی‌ابن‌ابیطالب(ص)، برادر و وصی من است» (مجلسی، بحار الأنوار، ۲۰۹/۳۷، به‌نقل از احتجاج طبرسی).

٥٧. «... پیامبر اکرم(ص) فرمودند: چه چیز مانع من باشد؟ حال آنکه تو یا علی(ع) حقوق مرا ادا می‌کنی و صوت مرا به ایشان می‌شنوانی و آنچه را پس از من مورد اختلاف آن‌هاست، توضیح می‌دهی...» (ابن‌شهرآشوب، مناقب آل‌ابی طالب علیهم السلام، ٤٨/٣).

از آن دوران، در همان معنای لغوی خود، در میان اندیشمندان مسلمان متداول بوده است. شاهد این سخن اینکه، در کتاب کهن معانی القرآن، اثر فرّاء (د۲۰۷ق)، اجمال در معنای اصلی؛ یعنی مجتمع و فشرده به کار رفته است[58] و در نخستین کتاب اصولی اهل‌سنت؛ یعنی الرسالة، اثر شافعی (د۲۰۴ق) نیز مجمل اصطلاحی یافت نمی‌شود. مؤیدی دیگر بر این ادعا اینکه، احمد حنبل (د۲۴۱ق) در کتاب العقیدة، فصلی را با عنوان «مجمل الإعتقاد» گشوده و در آن اعتقادهای توحیدی خود را به‌طور موجز و فشرده بیان کرده است.[59] بااین‌حال، همو در کتاب الجامع ـ به‌ظاهر برای نخستین‌بار ـ لفظ مجمل را راجع به حدیثی به کار می‌برد که معنای آن را به تمام در نمی‌یابد.[60] از این دوره به‌بعد، لفظ مجمل به‌تدریج برای احادیثی شایع شد که معنای مشخص آن ادراک‌شدنی نیست؛ به‌طوری‌که در کتاب مسند البزار، نوشتهٔ بزار (د۲۹۲ق)، مجمل در این معنا به کار رفته است.[61]

شواهد گوناگون حکایت از آن دارد که از قرن چهارم هجری به بعد، مجمل در معنای مبهم، به‌عنوان اصطلاحی فقهی وارد اصول اهل‌سنت شده است. نظام‌الدین شاشی (د۳۴۴ق) در اصول خود، مجمل را لفظ مشکلی معرفی می‌کند که پذیرای وجوه مختلف است؛ به‌گونه‌ای که، بر مراد توقف نمی‌کند، مگرآنکه با بیانی ازسوی گوینده همراه شود. او لفظ ربا را در آیهٔ «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا... ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا...»،[62] مثالی از مجمل در معنای اصطلاحی می‌داند.[63] جصاص حنفی (د۳۷۰ق) نیز در کتاب الفصول في الأصول به‌صراحت، اجمال را به‌معنای ابهام تعریف کرده و آیات مختلفی از قرآن را به آن نسبت داده است. این کتاب دارای بابی با عنوان مجمل و اقسام آن است و قسمی از اجمال را در لفظ مجهول می‌داند. او مجمل را لفظ مبهمی می‌انگارد که مراد از آن نزد مخاطبان نامعلوم و نیازمند بیان ازسوی فردی دیگر است. وی می‌نویسد: در قرآن، چنین الفاظ مجملی (=مبهم) واقع شده که فهم آن موقوف به بیان است.[64] برای نمونه، او لفظ حق در آیهٔ «وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ»[65][66] یا الفاظ شرعی؛ مانند ربا[67] یا صلاة در آیهٔ «وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ ...»[68] را به‌عنوان مجمل (=مبهم) معرفی

۵۸. نک: فرّاء، معانی القرآن، ۶۹/۲.
۵۹. نک: ابن‌حنبل، العقیدة روایة أبي‌بکر الخلال، ۱تا۲.
۶۰. نک: ابن‌حنبل، الجامع لعلوم الإمام احمد، ۳۳۷/۸.
۶۱. نک: بزار، مسند البزار، ۲۳۳/۱۱.
۶۲. بقره: ۲۷۵.
۶۳. نک: شاشی، اصول الشاشی، ۸۴تا۸۵.
۶۴. جصاص، الفصول في الأصول، ۶۳/۱تا۶۴.
۶۵. ذاریات: ۱۹.
۶۶. جصاص، الفصول في الأصول، ۶۳/۱تا۶۴.
۶۷. جصاص، الفصول في الأصول، ۶۶/۱.

می‌کند. جصاص بر آن است که قرآن چنین الفاظی را در غیرمعنای لغوی شناخته‌شده برای مخاطب به کار برده و بدین سبب، احکام و اوصاف آن نیازمند بیان غیر است.[٦٩] شواهد فراوان نشان می‌دهد که اصولیان پسین نیز معنای اصطلاحی مجمل را پذیرفته و در کتاب‌های خود به رسمیت شناخته‌اند. برای نمونه، سیدمرتضی (د۴۳۶ق) در الذریعة، مجمل را خطابی تعریف می‌کند که مستقلاً مراد از آن شناخته نمی‌شود و محتاج بیان است و در مقابل، مفسَّر را خطابی می‌داند که فهم از مراد آن، به استقلال امکان‌پذیر است.[۷۰] علاءالدین سمرقندی (د۴۵۰ق) در میزان الأصول فی نتائج العقول، اجمال را این‌گونه معرفی می‌کند: «و یُستعمل فی الإبهام و الإخفاء؛ یقال: فلانٌ أجمل الأمرَ علیّ، أی أبهم»،[۷۱] حال آنکه چنین کاربردی از اجمال، هنوز هم در کتاب‌های لغت یافت نمی‌شود؛ گویا اینکه او استعمال مبهم را در معنای مجمل به اصطلاح اصولیان، صرفاً در فضای دانش اصول در نظر داشته است.

بدین‌سان، معنای اصطلاحی مجمل (=مبهم)، از علوم حدیث در میان اصولیان اهل‌سنت راه یافت و به‌تدریج، به دیگر علوم، ازجمله علوم قرآن رواج یافت. ازجمله، عبدالرحمن سهیلی (د۵۹۱ق) نخستین تألیف مستقل را دربارهٔ مبهمات قرآن نگاشته و زرکشی (د۷۹۴ق) در البرهان فی علوم القرآن، با ارجاع به سهیلی، بابی را از کتاب خود به «المبهمات» اختصاص داده است. او در این کتاب، اسباب گوناگونی را در وقوع چنین ابهام‌هایی بر می‌شمرد و در مقابل مبهم، واژهٔ تبیین را به کار می‌برد که برطرف‌کنندهٔ ابهام آیه است.[۷۲] در آن دوران، افراد مختلفی به وجود ابهام در قرآن تصریح کرده و نقش تفسیری سنت را علاج آن دانسته‌اند؛ تاآنجاکه در گمان برخی، قرآن نیازمند سنت شده است.[۷۳] از آن پس، افراد دیگری نیز به وجود آیات مجمل اصطلاحی در قرآن اشاره کرده‌اند؛ ازجمله سیوطی در الإتقان، به وقوع اجمال (=ابهام) در قرآن تصریح می‌کند: «المُجمَلُ: ما لَمْ تَتَّضِحْ دَلالَتُه، و هُوَ واقِعٌ فِی القُرآنِ خلافاً لِداود الظّاهریّ» و این اعتقاد را به اکثر قرآن‌پژوهان، به‌جز داوود ظاهری نسبت می‌دهد.[۷٤] درنتیجهٔ این رویکرد، اصطلاح مجمل در برابر مبیَّن در علوم مختلف اسلامی (ازجمله؛ علم اصول و علوم قرآن و حدیث) متداول شده است. در این علوم، «مجمل» لفظی است که دلالت آن بر معنای مقصود، ظاهر و آشکار نیست؛ بلکه معنا نزد عرف

---

٦٨. بقره: ٤٣.

٦٩. جصاص، الفصول فی الأصول، ۳۳٤/۱.

۷۰. علم‌الهدی، الذریعة، ۳۲۳ و ۳۲۹.

۷۱. سمرقندی، میزان الأصول، ۳٥٤.

۷۲. نک: زرکشی، البرهان، ۲٤۲/۱تا۲٥۲.

۷۳. نک: قرطبی، الجامع لأحکام القرآن، ۳۹/۱.

۷٤. سیوطی، الإتقان، ٦٤۱/۱تا٦٤۳.

اهل زبان، ناواضح و نامشخص است.[۷۵] همان‌طور که گذشت، معنای اصطلاحی مجمل دربارهٔ قرآن کریم پذیرفتنی نیست.

۴. معنای اجمال و تفسیر و تبیین دربارهٔ قرآن کریم

حال، باتوجه‌به معنای لغوی و شواهد روایی گوناگون می‌توان مراد از اجمال شایستهٔ اطلاق دربارهٔ قرآن و به‌تبع آن، تفسیر و تبیین این کتاب آسمانی را بیان کرد، به‌گونه‌ای که آیات قرآن کریم متهم به ابهام یا نقص نشوند:

۴. ۱. معنای اجمال قرآن

پیش‌تر گذشت که اجمال دربارهٔ قرآن، به‌معنای ایجاز و اختصار آیات آن است و آن‌گونه که تأکید شد، این، خود از اصلی‌ترین اسباب بلاغت و یکی از وجوه اعجاز کلام‌الله مجید است؛ بی‌آنکه به دلالت آیات آسیب رسد و درعین‌حال، از اطناب و پرگویی نیز دوری شود. دراین‌باره، صاحب کشاف می‌نویسد: «یجب علی البلیغ فی مظانّ الإجمال و الإیجاز أن یُجمل و یُوجز.»[٧٦] چنان‌که گذشت، کلامِ مجمل، سخنی موجز و مجتمع (فشرده و تام) است که معنای آن با تفسیر عالمانه آشکار می‌شود. این ایجاز و اختصار، سبب مبهم و نارسابودن کلام نمی‌شود، بلکه سبب بلاغت و زیبایی آن است. بااین‌حال، گویندهٔ حکیم باتوجه‌به فضای سخن، کلام خود را به‌گونه‌ای موجز و مختصر بیان می‌کند که مخاطب خاص خود را روشن و صریح بر معنای مدِّنظر دلالت نماید. به دیگر سخن، اطناب بی‌دلیل در کلام، سبب ملالت مخاطب می‌شود و افراط بی‌اندازه در ایجاز، وضوح و دلالت کلام را از میان می‌برد.

۴. ۲. مراد از تفسیر قرآن

بر اساس یافته‌های این جستار، دو معنا از تفسیر راجع به قرآن پذیرفتنی است: أ. تفسیر به‌مفهوم کشف معنای آیات توسط مخاطبان؛ ب. تفسیر به‌مثابهٔ توضیح و تبیین معنای آیات برای مستمعان.

أ. تفسیر به‌معنای کشف معنای آیات با دلالت و راهنمایی الفاظ، نخستین کاربرد این واژه راجع به قرآن مجید است. منظور از تفسیر، فعالیت شناختی مخاطبانِ آیات برای یافتن معنا در ساختار دلالت زبانی است. ازآنجاکه سازوکار دلالت در قرآن کریم، مبتنی بر زبان طبیعی است (نه دلالت منطقی)؛ لذا مخاطب همواره با تحلیل عقلی‌زبانیِ لفظ می‌تواند معنای کلام را در فرایندی به نام تفسیر به دست آورد.[۷۷] شایان ذکر است، ازآنجاکه آیات قرآن به‌صورت مجمل و موجز شکل گرفته‌اند؛ فرایند تفسیر و کشف معانی

۷۵. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۲۵۲.

۷٦. زمخشری، الکشاف، ۷۸/۱.

۷۷. شاهرودی و کبریت‌چی، «بازخوانی دلالت زبانی در فهم و تفسیر کتاب و سنت»، ۱۳٦.

آن مهم‌تر جلوه می‌کند؛ چراکه هرقدر ایجاز و فشردگی کلام بیشتر باشد، کشف معنای آن دشوارتر است. ازاین‌روست که در برخی روایات، تفسیر مجملات قرآن بااهمیت می‌نماید.[۷۸] بااین‌حال، تأکید می‌شود که متکلم حکیم قرآن، کلام خود را به‌گونه‌ای موجز و مختصر بگوید که مخاطبان خاص هر دسته از آیات به‌وضوح بتوانند معنای مشخص آن را در فضای خطاب، تفسیر(=کشف) کنند. باید افزود که تفسیر در این معنا، مقدم بر تبیین و توضیح کلام است؛ زیرا مادام که معنای کلام کشف نشده باشد، درخورِ تبیین و توضیح برای دیگران نیست. به نظر می‌رسد منظور از تفسیر در احادیث ذیل، همین معنای نخستین آن باشد:

«... عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللّه(ع) قَالَ: مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْیِهِ فَأَصَابَ لَمْ یُؤْجَرْ وَ إِنْ أَخْطَأَ کَانَ إِثْمُهُ عَلَیْه.»[۷۹]

«... قالَ أَبَاجَعْفَرٍ(ع) یَا جَابِرُ لَیْسَ شَیءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِیرِ الْقُرْآنِ إِنَّ الآیَةَ یَکُونُ أَوَّلُهَا فِی شَیْءٍ وَ آخِرُهَا فِی شَیْءٍ وَ هُوَ کَلَامٌ مُتَّصِلٌ مُنْصَرِفٌ عَلَی وُجُوهٍ.»[۸۰]

«... فَمَنْ فَهِمَ [القُرآنَ] فَسَّرَ جُمَلَ الْعِلْمِ... .»[۸۱]

احادیث مذکور نشان می‌دهد قرآن مجید، کلامی دلالت‌کننده بر علوم، آن هم بر سبیل ایجاز و اختصار است و فهم آن به‌مثابهٔ تفسیر علوم فشرده است؛ لذا تفسیر (=کشف) معنای چنین لفظ موجزی که بر وجوه معنایی مختلف حمل‌شدنی است، از طاقت بسیاری از مستمعان بسی دور خواهد بود و ممکن است برای آنان مبهم و غیرواضح جلوه کند.

ب. تفسیر، به‌معنای بیان و تفصیل و توضیح معنای آیات برای کسانی که قادر به کشف معنا نیستند، دومین کاربرد این واژه دربارهٔ کلام‌الله مجید است. ازآنجاکه این معنا از تفسیر، کاربردی مشابه تبیین دارد، شرح بیشتر آن در بند آتی از نظر می‌گذرد. روایت ذیل می‌تواند نمونه‌ای از کاربرد تفسیر در معنای دوم باشد:

«قُلْتُ لِأَبِی‌عَبْدِاللَّهِ جَعْفَرِبْنِ‌مُحَمَّدٍ(ع) جُعِلْتُ فِدَاکَ أَخْبِرْنِی عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ»[۸۲] قَالَ نَطَقَ اللَّهُ بِهَذَا یَوْمَ ذَرَأَ الْخَلْقَ فِی الْمِیثَاقِ وَ قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَ الْخَلْقَ بِأَلْفَیْ عَامٍ. فَقُلْتُ فَسِّرْ لِی ذَلِکَ. فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمَّا أَرَادَ أَنْ یَخْلُقَ الْخَلْقَ خَلَقَهُمْ مِنْ طِینٍ وَ رَفَعَ لَهُمْ نَاراً فَقَالَ ادْخُلُوهَا...

۷۸. نک: بند ۲.

۷۹. «از حضرت صادق(ع) نقل شده است که فرمودند: هرکس قرآن را به رأی خود تفسیر کند و (از روی احتمال بر حقیقت معنا) اصابت کند، مأجور نیست و اگر خطا کند، گناه آن برعهدهٔ خود اوست» (مجلسی، بحار الأنوار، ۱۱۰/۸۹، به‌نقل از تفسیر عیاشی).

۸۰. «امام باقر(ع) فرمودند: ای جابر! چیزی جز تفسیر قرآن دورتر از عقل‌های مردمان نیست. همانا ابتدای یک آیه دربارهٔ یک چیز و آخر آن دربارهٔ چیزی دیگر است. قرآن، کلامی به‌هم‌پیوسته است و قابل‌تأویل بر جهت‌هاست» (برقی، المحاسن، ۳۰۰/۲).

۸۱. «هرکس [قرآن را] بفهمد، علم جامع و فشرده‌ای را تفسیر (=کشف) کرده است» (مجلسی، بحار الأنوار، ۹۰/٦۹).

۸۲. واقعه: ۱۰.

».[۸۳]

در روایت فوق، منظور راوی از تعبیر «فَسِّرْ لِی ذَلِک»، درخواست تبیین و توضیح بیشتر راجع به آیهٔ ۱۰ سورهٔ واقعه است. در واقع، حضرت صادق(ع) با توضیح بافت موقعیت[۸۴] مربوطه، به تبیین و تفصیل این آیهٔ موجز پرداخته‌اند تا فهم معنای مدِّنظر برای مستمعان ممکن شود.

۴. ۳. منظور از تبیین آیات

مراد از تبیین در ارتباط با قرآن مجید، توضیح و آشکارساختن معنای آیات برای مستمعان است؛ آنان که معنای کلام و نحوهٔ دلالت آیات را در نیافته و احتمالاً دربارهٔ آن دچار ابهام و اختلاف شده‌اند.[۸۵] بدیهی است که کسی می‌تواند معنای آیات را برای مستمعان تبیین کند که خود پیش‌تر، آن را کشف کرده و یافته باشد. حال اگر کلام، مجمل و فشرده باشد، آن دسته مستمعان که از یافتن معنا درمانده‌اند، به تبیین و توضیح نیازمندتر خواهند بود. همان‌طور که گذشت، قرآن، کلامی مجمل و موجز است و بر علوم رفیع دلالت می‌کند؛ در این صورت، مستمعانی که قادر به کشف معنای آیات نیستند، خود را محتاج تبیین و توضیح ازسوی عالمان قرآن می‌بینند. عالمان قرآن کسانی هستند که می‌توانند از عهدهٔ تفسیر[۸۶] و تبیین آیات برآیند و معنای آن را برای مستمعان توضیح و تشریح کنند.

به گواهی تاریخ و آموزه‌های دینی، تنها پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت(ع) در جایگاه مفسر و مبیّن الهی قرآن مجید قرار می‌گیرند.[۸۷] تبیین در اینجا، به‌معنای توضیح و آشکارساختن معنا برای کسانی است که خود قادر به کشف آن نیستند و هرگز منجربه ورود نقص یا ابهام در دلالت آیات نمی‌شود. به‌عبارت‌دیگر، اعتقاد به مبیّن الهی قرآن، به‌معنای مبهم‌بودن آیات نیست؛ بلکه نشان‌دهندهٔ اجمال و ایجاز آیات و درعین‌حال، دلالت آیات بر معانی رفیع است؛ به‌طوری‌که بسیاری از مستمعان، خود را نیازمند تبیین و تفسیر (در معنای دوم) ازسوی عالمان قرآن می‌یابند، وگرنه آیات قرآن در دلالت و روشنگری تام است و ذاتاً نیازمند هیچ توضیح و تبیین نیست و مخاطبان خاص خود را به‌وضوح بر معنا دلالت می‌کند.

کوتاه‌سخن اینکه، نه اجمال، شایستهٔ اطلاق دربارهٔ قرآن به‌معنای اصطلاحی آن (یعنی: عدم‌وضوح دلالت)

---

۸۳. «محضر ابی‌عبداللّه جعفربن‌محمد(ع) عرض کردم: فدایت شوم! معنای این کلام خدا چیست: «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»؟ فرمود: خداوند دو هزار سال پیش از آنکه خلایق را بیافریند، در روزی که خلق را در میثاق آفرید، چنین سخن گفت. عرض کردم آن را برای من توضیح دهید. فرمود: خدای عزوجل هنگامی که خواست مخلوقات را بیافریند، آنان را از گل خلق کرد، سپس آتشی برافروخت و فرمود: به میان آتش بروید...» (مجلسی، بحار الأنوار، ۴۰۱/۳۶، به‌نقل از غیبت نعمانی).

۸۴. «بافت موقعیت»: فضا و شرایط پیرامونی که کلام در بستر آن شکل می‌گیرد.

۸۵. نک: شاهرودی و کبریت‌چی، «گونه‌شناسی مخاطبان قرآن و نقش آنان در فهم معنای آیات»، ۱۱۶تا۱۱۸.

۸۶. در اینجا تفسیر می‌تواند در هریک از دو معنای ذکرشده (أ. کشف معنا؛ ب. تبیین معنا) باشد.

۸۷. در بند ۲، به برخی از این روایات اشاره شد.

است، نه منظور از تبیین، معنای مصطلح آن (یعنی: ایجاد وضوح دلالت) است. در واقع، بر اساس کاربرد زبانی و آموزه‌های دینی، مجمل در برابر مبیّن قرار نمی‌گیرد؛ زیرا مجمل، سخن موجز و فشرده‌ای است که تفسیر و کشف معنای آن برای همگان میسر نیست. ازاین‌رو، فرایند تبیین، کلام مجمل را بسط می‌دهد و فشردگی آن را از میان می‌برد تا کشف معنا برای مستمعان ممکن شود؛ نه اینکه از کلام مبهم، رفع غموض و الغاز کند. در این راستا، مخاطب کلام کسی است که می‌تواند معنای لفظ مجمل و موجز را تفسیر (=کشف) کند و مراد گویندهٔ بلیغ (یعنی خدای حکیم) را دریابد؛ درنتیجه، لفظ مجمل برای مخاطب خود، آشکار و مبیَّن است. اما تفسیر و کشف معنای کلام موجز از عهدهٔ دیگر مستمعان بر نمی‌آید و ممکن است برای آن‌ها مبهم جلوه کند؛ لذا چنین مستمعانی نیازمند تبیین و توضیح ازسوی عالمان قرآن(ع) می‌شوند تا آنان نیز بتوانند معنای لفظ مجمل و مختصر را کشف کنند. بنابراین، آیات مجمل و موجز قرآن، برای مخاطبان خاص خود واضح و روشن است و نیاز دیگر مستمعان (غیرمخاطبان) به تبیین، سبب ورود نقص یا ابهام ذاتی به آیات نمی‌شود.

نوشتار حاضر، معنای صحیح از اجمال و تبیین قرآن را به باور خود بیان کرد و با تفکیک میان مخاطبان و مستمعان آیات، سعی کرد مسئلهٔ وضوح و روشنی قرآن را برای مخاطبان خاص خود و همچنین نیازمندی مستمعان به تبیین و ایضاح آیات را حل کند. اما نحوهٔ ایجاز و اجمال قرآن، چگونگی دلالت آیات مجمل برای مخاطبان و شیوهٔ تبیین و تفصیل آن‌ها برای مستمعان، مباحثی است که نیازمند پژوهش‌های دیگری است.

نتیجه‌گیری

۱. «کلام مجمل» از منظر لغوی، سخنی کوتاه و موجز اما تام و تفصیل‌نیافته است و منظور از تفسیر کلام نیز کشف معنای پنهان لفظ، همراه با تلاش عقلی است و مراد از تبیین کلام، توضیح معنای آن (برای دیگران) است. اما مجمل در معنای مشهور اصطلاحی، به مفهوم لفظ ناقص و مبهم است که دلالت واضح ندارد و تفسیر و تبیین مصطلح، مکمل لفظ مجمل معرفی می‌شوند.

۲. از دیدگاه زبانی، کلام مجمل و موجز، درعین‌حال می‌تواند مبیّن و روشن باشد و مخاطب خود را بر معنا دلالت نماید. ازنظرِ مصطلح، لفظ مجمل در برابر مبیّن قرار می‌گیرد و آگاهی و وقوف بر مراد چنین لفظی، موقوف به تبیین ازسوی متکلم یا مبلّغ آن است. این فرض دربارهٔ قرآن کریم پذیرفته نیست و به ابهام و نقص ذاتی آیات می‌انجامد.

۲. اصطلاح مجمل و مبیَّن از سدهٔ پنجم هجری در کتاب‌های اصولی رواج یافته است و سابقهٔ لغوی و

دینی برای آن وجود ندارد. در آموزه‌های دینی، اجمال در برابر تفسیر قرار گرفته و تبیین نیز در راستای معنای لغوی آن به کار رفته است؛ برخلاف معنای مصطلح. همچنین دو معنا برای تفسیر قرآن پذیرفتنی اسـت: أ. کشف معنای آیات توسط مخاطبان؛ ب. توضیح معنای آیات برای مستمعان.

۳. قرآن در آینهٔ روایات، کلامی مجمل و موجز اما تام و کامل معرفی شده است و پیامبر اکرم(ص) و بـه‌تبع ایشان امامان(ع)، به‌عنوان مفسر آیات مجمل و مبیِّنِ شئون مختلف آن برای مردمان معرفی شـده‌اند. ایشـان با دانش الهی خود قادرند معنای تمام آیات موجز قرآن را تفسـیر (= کشـف) کننـد و نحـوهٔ دلالـت، بافـت موقعیت و مراتب معنایی آیات را برای مستمعان، تبیین (= توضیح) کنند و اختلاف‌های پیش‌آمده میان آنـان را مرتفع سازند.

۴. آیات قرآن ذاتاً واضح و آشکار هستند و نیازمند هیچ تبیین و توضیحی ازسوی غیـر نیسـتند و به‌روشـنی، مخاطبان خاص خود را بر معنا دلالت می‌کنند. در واقع، مخاطبان خاص هر دسته از آیات، قـادر بـه فهـم معنای آیات مجمل و موجز قرآن هستند؛ اما مستمعان پسین، نیازمند تبیین ازسوی عالمـان قـرآن خواهنـد بود. در این صورت، تفسیر و تبیین قرآن، به‌معنای ابهام ذاتی آیات و به‌دنبال آن، تکمیل یا رفع ابهام از آیات نیست. بنابراین، اعتقاد به مفسّر و مبیّن الهی قرآن، به مفهوم وجود ابهام یا نقص در دلالـت قـرآن نخواهـد بود.

۵. این نوشتار با تفکیک میان مخاطبان خاص آیات و مستمعان پسین نشان می‌دهد که لفظ مجمل در برابر مبیَّن قرار نداشته و ندارد؛ مجمل، سخن موجز و فشرده‌ای است که برای مخاطبـان خـاص خـود واضـح و مبیَّن است، اما همین کلام موجز ممکن است برای مستمعان پسین، ناواضح و مبهم به نظر رسد. ازایـن‌رو، فرایند تبیین، کلام مجمل را بسط و تفصیل می‌دهد و فشردگی آن را از میان می‌برد تا کشف معنا برای دیگـر مستمعان نیز ممکن شود. پس آیات مجمل و موجز قرآن، برای مخاطبان خاص خود واضح و روشن اسـت و نیاز دیگر مستمعان (غیرمخاطبان) به تبیین، سبب ورود نقص یا ابهام ذاتی به آیات نمی‌شود.

منابع

ابن‌بابویه، محمدبن‌علی. کتاب من لایحضره الفقیه. محقق: علی‌اکبر غفاری. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ‌دوم، ۱۴۱۳ق.

ابن‌حنبل، احمدبن‌محمد. الجامع لعلوم الإمام احمد. مصر: دار الفلاح. چاپ‌اول، ۱۴۳۰ق.

_______________. العقیدة روایة أبی‌بکر الخلال. دمشق: دار قتیبه. چاپ‌اول، ۱۴۰۸ق.

ابن‌درید، محمدبن‌حسن. جمهرة اللغة. بیروت: دار العلم. چاپ‌اول، ۱۹۸۸م.

ابن‌شهر آشوب، محمدبن‌علی. مناقب آل ابی‌طالب علیهم السلام. قم: علامه. چاپ‌اول، ۱۳۷۹ق.

ابن‌فارس، احمدبن‌فارس. معجم مقاییس اللغة. قم: مکتب الإعلام الإسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۰۴ق.

ازهری، محمدبن‌احمد. تهذیب اللغة. بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ‌اول، ۱۴۲۱ق.

آخوند خراسانی، محمدکاظم‌بن‌حسین. کفایة الأصول. قم: آل‌البیت(ع). چاپ‌اول، بی‌تا.

بابایی، علی‌اکبر. «بررسی و نقد آرای سیوطی در آیات مجمل و مبیّن قرآن کریم»، تفسیر و علوم قرآنی حکمت بالغه. ش۱، بهار و تابستان ۱۴۰۰، ۷تا۲۲.

برقی، احمدبن‌محمد. المحاسن. تصحیح: جلال‌الدین محدث. قم: دار الکتب الإسلامیة. چاپ‌دوم، ۱۳۷۱ق.

بزار، ابوبکر. مسند البزار. مدینه: مکتبة العلوم و الحکم. چاپ‌اول، ۲۰۰۹م.

پاکتچی، احمد. «تفسیر». دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی. ۱۳۹۸.

__________. تاریخ تفسیر قرآن کریم. تهران: دانشگاه امام صادق(ع). چاپ‌دوم، ۱۳۹۵.

جصاص، احمدبن‌علی. الفصول فی الأصول. کویت: وزارة الأوقاف. چاپ‌دوم، ۱۴۱۴ق.

جوهری، اسماعیل‌بن‌حماد. الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة. بیروت: دار العلم. چاپ‌اول، ۱۳۷۶ق.

راغب اصفهانی، حسین‌بن‌محمد. مفردات الفاظ القرآن. دمشق: دار القلم. چاپ‌اول، ۱۴۱۲ق.

زرکشی، محمدبن‌بهادر. البرهان فی علوم القرآن. بیروت: دار المعرفة. چاپ‌اول، ۱۴۱۰ق.

زمخشری، محمودبن‌عمر. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل. بیروت: دار الکتاب العربی. چاپ‌سوم، ۱۴۰۷ق.

سمرقندی، محمدبن‌احمد. میزان الأصول فی نتائج العقول. مصر: مطابع الدوحة الحدیثة. چاپ‌اول، ۱۴۰۴ق.

سیوطی، عبدالرحمن‌بن‌ابی‌بکر. الإتقان فی علوم القرآن. محقق: فؤاز احمد زمرلی. بیروت: دار الکتاب العربی. ۱۴۲۱ق.

شاشی، نظام الدین. اصول الشاشی. بیروت: دار الکتاب العربی. چاپ‌اول، بی‌تا.

شاهرودی، محمدرضا، محمدتقی کبریت‌چی. «گونه‌شناسی مخاطبان قرآن و نقش آنان در فهم معنای آیات»، مطالعات قرآنی و فرهنگ اسلامی. دورهٔ ۶، ش۴، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، ۱۰۳تا۱۲۸.
10.22034/ISQS.2023.42568.2026

شریف‌الرضی، محمدبن‌حسین. نهج البلاغه. قم: هجرت. چاپ‌اول، ۱۴۱۴ق.

صفی‌پوری شیرازی، عبدالرحیم. منتهی الأرب فی لغة العرب. تهران: انتشارات دانشگاه تهران. چاپ‌اول، ۱۳۹۳.

طریحی، فخرالدین‌بن‌محمد. مجمع البحرین. تهران: مرتضوی. چاپ‌سوم، ۱۳۷۵.

عباسی، مهرداد. «تفسیر»، دانشنامهٔ جهان اسلام. تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی. ۱۳۸۲.

علم‌الهدی، علی‌بن‌حسین. الذریعة الی اصول الشریعة. تهران: دانشگاه تهران. چاپ‌اول، ۱۳۷۶.

غفاری، علی‌اکبر. تلخیص مقباس الهدایة. تهران: دانشگاه امام صادق(ع). چاپ‌اول، ۱۳۶۹.

فتاحی‌زاده، فتحیه، فاطمه حبیبی. «بررسی آراء جلال‌الدین سیوطی در اجمال و تبیین آیات قرآن کریم با محوریت اندیشه‌های علامه طباطبایی(ره)»، تحقیقات علوم قرآن و حدیث، ش۲۹، بهار ۱۳۹۵، ۳۱تا۶۲.

.https://doi.org/10.22051/tqh.2016.2248

فراء، یحیی‌بن‌زیاد. معانی القرآن للفراء. مصر: دار المصریة. چاپ‌اول، بی‌تا.

فراهیدی، خلیل‌ابن‌احمد. کتاب العین. قم: هجرت. چاپ‌اول، ۱۴۰۹ق.

فیروزآبادی، محمدبن‌یعقوب. القاموس المحیط. بیروت: دار الکتب العلمیة. چاپ‌اول، ۱۴۱۵ق.

فیض کاشانی، محمدبن‌شاه‌مرتضی. تفسیر الصافی. تهران: مکتبة الصدر. چاپ‌دوم، ۱۴۱۵ق.

قرطبی، محمدبن‌احمد. الجامع لأحکام القرآن. قاهره: دار الکتب المصریة. چاپ‌دوم، ۱۳۸۴ق.

کبریت‌چی، محمدتقی، محمدرضا شاهرودی. «بازخوانی دلالت زبانی در فهم و تفسیر کتاب و سنت»، فلسفه و کلام اسلامی. سال پنجاه‌وچهارم، ش۱، بهار و تابستان ۱۴۰۰، ۱۲۱تا۱۴۵.
10.22059/JITP.2021.311520.523231

کلینی، محمدبن‌یعقوب. الکافی. تحقیق: علی‌اکبر غفاری. تهران: دار الکتب الإسلامیة. چاپ‌چهارم، ۱۴۰۷ق.

مجلسی، محمدباقربن‌محمدتقی. بحار الأنوار. بیروت: دار الإحیاء التراث العربی. چاپ‌دوم، ۱۴۰۳ق.

مرتضی زبیدی، محمدبن‌محمد. تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: دار الفکر. چاپ‌اول، ۱۲۰۵ق.

مصطفوی، حسن. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. چاپ‌اول، ۱۳۶۸.

مظفر، محمدرضا. اصول الفقه. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌پنجم، ۱۴۳۰ق.

معارف، مجید. «اجمال و تبیین در روایات»، مطالعات اسلامی. ش۶۵ و ۶۶، پاییز و زمستان۱۳۸۳، ۲۲۳تا۲۵۰.

مقری، احمدبن‌محمد. المصباح المنیر. قم: دار الهجرة. چاپ‌دوم، ۱۴۱۴ق.

موسوی، فاطمه. «کاوشی نو دربارهٔ مجمل در قرآن»، مشکوة. ش۱۱۷، زمستان۱۳۹۱، ۶۲تا۸۴.
https://dorl.net/dor/20.1001.1.16838033.1391.31.4.4.7

نکونام، جعفر. درآمدی بر معناشناسی قرآن. قم: دانشکدهٔ اصول دین. چاپ‌اول، ۱۳۹۰.

Transliterated Bibliography

ʻAbāsī, Mihrdād. "Tafsīr", *Dānishnāmih Jahān Islām.* Tehran: Bunyād-i Dāyrah al-Maʻārif-i Islāmī. 2004/1382.

Ākhūnd Khurāsānī, Muḥammad Kāẓim ibn Ḥusayn. *Kifāya al-Uṣūl.* Qum: Āl al-Bayt (AS). Chāp-i Aval. s.d.

ʻAlam al-Hudā, ʻAlī ibn Ḥusayn. *al-Dharīʻa Ilā Uṣūl al-Sharīʻa.* Tehran, University of Tehran. Chāp-i Aval, 1998/1376.

Azharī, Muḥammad Ibn Aḥmad. *Tahdhīb al-Lugha.* Beirut: Dār Ihyāʼ al-Turāth al-ʻArabī. Chāp-i Aval, 2000/1421.

Bābāyī, ʻAlī Akbar. "Barrisī va Naqd Ārāʼ*-yi* Suyūtī dar Āyāt-i Mujmal va Mubayyin Qurān Karīm", *Tafsīr*

va'Ulūm Qurānī Hikmat Bālighah. no. 1, spring and summer 2022/1400, 7-22.

Barqī, Aḥmad ibn Muḥammad. *al-Maḥsin.* ed. Jalāl al-Dīn Muḥaddith. Qum: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. Chāp-i Duvūm, 1993/1371.

Bazzāz, Abū Bakr. *Musnad al-Bazzāz.* Madīnih: Maktaba al-ʿUlum wa al-Ḥikam. Chāp-i Aval, 2009/1430.

Farāhīdī, Khalīl ibn Aḥmad. *Kitāb al-ʿAyn.* Qum: Hijrat. Chāp-i Aval, 1989/1409.

Farrā', Yaḥyā ibn Zīyād. *Ma'ānī Qurān lil-Farrā'.* Miṣr: Dār al-Miṣrīya. Chāp-i Aval, s.d.

Fatāḥīzādih, Fatḥīyih, Fāṭimih Ḥabībī. "Barrisī Ārā'*-yi* Jalāl al-Dīn Suyūtī dar Ijmāl va Tabyīn Āyāt-i Qurān bā Miḥvarīyat-i Andīshih-hā-yi 'Allāmah Ṭabāṭabā'ī", *Taḥqīqāt-i 'Ulum Qurān va Ḥadīth*, no. 29, spring 2017/1395, 31-62.

Fayḍ Kāshānī, Muḥammad ibn Shāh Murtażā. *Tafsīr al-Ṣāfī.* Tehran: Maktaba Ṣadr. Chāp-i Duvūm, 1995/1416.

Fīrūzābādī, Muḥammad ibn Ya'qūb. *al-Qāmūs al-Muḥīṭ.* Beirut: Dār al-Kutub-i 'Ilmīyya. Chāp-i Aval, 1994/1415.

Ghafārī, ʿAlī Akbar. *Talkhīṣ Miqbās al-hidāya.* Tehran: Imam Sadiq(AS) University. Chāp-i Aval. 1991/1369.

Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ʿAlī. *Kitāb Man Lā Yaḥḍuruh al-Faqīh.* ed. ʿAlī Akbar Ghafārī. Qum: Daftar Intishārāt Islāmī. Chāp-i Duvum, 1993/1413.

Ibn Durayd, Muḥammad ibn Ḥasan. *Jamhara al-Lugha.* Beirut: Dār al-ʿIlm. Chāp-i Aval, 1988/1408.

Ibn Fāris, Aḥmad ibn Fāris. *Mu'jam Maqāyīs al-Lugha.* Qum: Maktab al-Iʿlām al-Islāmī. 1984/1404.

Ibn Ḥanbal, Aḥmad ibn Muḥammad. *al-'Aqīda Riwāya Abī Bakr al-Khallāl.* Damascus: Dār Qutbīyah. Chāp-i Aval, 1988/1408.

Ibn Ḥanbal, Aḥmad ibn Muḥammad. *al-Jāmiʿ li-'Ulūm al-Imām Aḥmad.* Egypt: Dār al-Falāḥ. Chāp-i Aval, 2009/1430.

Ibn Shahrāshūb, Muḥammad ibn ʿAlī. *Manāqib Āl Abī Ṭālib.* Qum: 'Allāmah. Chāp-i Aval, 1960/1379.

Jaṣṣāṣ, Aḥmad ibn ʿAlī. *al-Fuṣūl fī Uṣūl.* Kuwait: Wizārat al-Awqāf. Chāp-i Duvūm, 1993/1414.

Jawharī, Ismāʿīl ibn Ḥammād. *al-Ṣiḥāḥ: Tāj al-Lugha wa Ṣiḥāḥ 'Arabīya.* Beirut: Dār al-ʿIlm. Chāp-i Aval, 1957/1376.

Kibrītchī, Muḥammad Taqī, Muḥammad Rizā Shāhrūdī. "Bāzkhānī Dilālat-i Zabānī dar Fahm va Tafsīr-i

Kitāb va Sunat", *Falsafih va Kalām Islāmī*. yr. 54, no. 1, spring and summer 2022/1400, 121-145.

Kulīnī, Muḥammad ibn Ya'qūb. *al-Kāfī*. researched *by* ʻAlī Akbar Ghafārī. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. Chāp-i Chāhārum, 1987/1407.

Ma'ārif, Majīd. "Ijmāl va Tabyīn dar Rivāyāt", *Muṭāliʻāt-i Islāmī*. no. 65-66, autumn and winter 2005/1383, 223-250.

Majlisī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Taqī. *Biḥār al-Anwār*. Beirut: Dār Iḥyā' *al-T*ūrāth al-ʻArabī. Chāp-i Duvūm, 1983/1403.

Muqrī, Aḥmad ibn Muḥammad. *Miṣbāḥ al-Munīr*. Qum: Dār al-Hijrah. Chāp-i Duvūm, 1993/1414.

Murtaḍā Zabīdī, Muḥammad ibn Muḥammad. *Tāj al-'Arūs min Jawāhir al-Qāmūn*. Beirut: Dār al-Fikr. Chāp-i Aval, 1790/1205.

Mūsavī, Fāṭimah. "Kāvushī Nū *Darb*ārih-yi Mujmal dar Qurān", *Mishkāt*. no. 117, winter 2013/1391, 62-84.

Muṣṭafavī, Ḥasan. *Al-Taḥqīq fī Kalamāt al-Qurān al-Karīm*. Tehran: Vizārat-i Farhang va Irshād-i Islāmī. Chāp-i Aval, 1990/1368.

Muẓaffar, Muḥammad Riḍā. *Uṣūl al-Fiqh*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp Panjum, 2009/1430.

Nikūnām, Jaʻfar. *Dar Āmadī bar Maʻnāshināsī Qurān*. Qum: Usul al Deen College. Chāp-i Aval, 2012/1390.

Pākatchī, Aḥmad. "Tafsīr". *Dāyrah al-Ma'ārif-i Buzurg Islāmī*. Tehran: Markaz Dāyrah al-Ma'ārif Buzurg Islāmī. 2020/1398.

Pākatchī, Aḥmad. *Tārīkh-i Tafsīr-i Qurān-i Karīm*. Tehran: Imam Sadiq(AS) University. Chāp-i Duvūm, 2017/1395.

Qurṭabī, Muḥammad ibn Aḥmad. *al-Jāmi' li-Aḥkām al-Qurān*. Cairo: Dār al-Kutub al-Miṣrīya. Chāp-i Duvūm, 2006/1384.

Rāghib Iṣfahānī, Ḥusayn ibn Muḥammad. *al-Mufradāt Alfāẓ Qurān*. Damascus: Dār al-Qalam. 1992/1412.

Ṣafīpūrī Shīrāzī, ʻAbd al-Raḥīm. *Muntahā al-Arab fī Lugha al-'Arab*. Tehran: Intishārāt-i University of Tehran. Chāp-i Aval. 2015/1393.

Samarqandī, Muḥammad ibn Aḥmad. *Mīzān al-Uṣūl fī Natā'ij al-'Uqūl*. Miṣr: Ma ṭābi' al-Dūḥah al-Ḥadītha. Chāp-i Aval, 1984/1404.

Shāhrūdī, Muḥammad Riżā, Muḥammad Taqī Kibrītchī. "Gūnihshināsī Mukhātabān-i Qurān va Naqsh-i

Ānān dar Fahm-i Maʿnā-yi Āyāt". *Muṭāliʿāt Qurānī va Farhang Islāmī*. Durih-yi 6, no. 4, autumn and winter 2023/1401, 103-128.

Sharīf al-Raḍī, Muḥammad ibn Ḥusayn. *Nahj al-Balāgha*. Qum: Hijrah. Chāp-i Aval. 1993/1414.

Shāshī, Niẓām al-Dīn. *Uṣūl al-Shāsh*. Beirut: Dār al-Kitāb al-ʿArabī. Chāp-i Aval, s.d.

Suyūtī, ʿAbd al-Raḥmān ibn abī bakr. *al-Itqān fī ʿUlūm al-Qurān*. researched *by F*awwāz Aḥmad Zamarlī. Beirut: Dār al-Kitāb al-ʿArabī. 2000/1421.

Ṭurayḥī, Fakhr al-Dīn ibn Muḥammad. *Majmaʿ al-Baḥrayn*. Tehran: Murtażavī. Chāp-i Sivum, 1997/1375.

Zamakhsharī, Maḥmūd ibn ʿUmar. *al-Kashāf ʿan Ḥaqā'iq Ghawāmiḍ al-Tanzīl*. Beirut: Dār al-Kitāb al-ʿArabī. Chāp-i Sivum, 1987/1407.

Zarkashī, Muḥammad ibn Bahādur. *al-Burhān fī ʿUlūm al-Qurān*. Beirut: Dār al-Maʿrifa. Chāp-i Aval, 1990/1410.